

«سیلویا، سیلویا» به عنوان آخرین اثر نویسنده، دستاوردهای ادبی و نوشتاری وی را به رخ می کشد. در این مجموعه نیز نویسنده همانند دو مجموعه قبلی دلبستگی خود را به نوع ادبی داستان کوتاه نشان می دهد. البته بیشتر از نوع کوتاه ریمونه کاروری که امروزه در عرصه ادبیات داستانی ایران و جهان نمود بیشتری یافته و همواره در آثار نویسندگان معاصر خواه ناخواه نمود پیدا می کند.

در تقسیم بندی داستان های کوتاه ارائه شده در مجموعه سیلویا، سیلویا آنچه در وهله اول به چشم می آید، داستان های کوتاه با پس زمینه های اجتماعی است که بیشتر از تجارب و مشاهدات پیرامونی نویسنده سرچشمه می گیرند. انتخاب شخصیت های داستانی نیز در همین راستا صورت گرفته است. گویی شخصیت های ارائه شده در داستان ها در جهت تکامل یکدیگر، توسط نویسنده خلق شده اند و هر کدام به نوعی مکمل دیگری هستند. فضاهای توصیف شده برای بستر داستان ها نیز به وجود چنین شخصیت های مکمل یکدیگر نیاز دارند.

در اکثر داستان ها یک شخصیت ثابت با چند شخصیت پیرامونی همواره در طول روایت وجود دارند که با ورود شخص بیگانه به این جمع، طرح و ساختمان داستان شکل می گیرد. حرکات و اعمال و اندیشه های شخص تازه وارد همواره طرح داستان های خردمند را تشکیل می دهد. زاویه دید انتخابی برای اکثر داستان های مجموعه «سیلویا، سیلویا» دانای کل است که نویسنده از این طریق به پردازش طرح های مورد نظر خود می پردازد. اولین داستان در مجموعه حاضر همانا عنوان کتاب «سیلویا، سیلویا» است که با ورود سیلویا (سیلوی) به جمع خانواده سه نفره (بیژن، پدر فرنگیس، مادر و نازنین، دختر خانواده) آغاز



زنی در کنار

علی الله سلیمی

می شود. سیلویا نسبت خوشاوندی با این خانواده دارد و اینک بعد از هفت سال از اقامت در خارج از کشور دوباره مراجعه کرده و قصد اقامت کوتاه مدت در بین اعضای خانواده (خوشاوند) را دارد. آنان به اتفاق به سفر شمال می روند. در این سفر روحیات سیلویا بیشتر نمایان می شود و نویسنده دوگانگی شخصیت سیلویا را در مرکزیت داستان خود قرار می دهد و

«سیلویا، سیلویا» عنوان سومین مجموعه از داستان های کوتاه فریده خردمند، پس از دو مجموعه «پرونده ای هست، ۱۳۷۷» و «آرامش شبانه، ۱۳۷۸» است. با نگاهی گذرا به دو مجموعه قبلی و اینک مجموعه سوم، عزم و اراده نویسنده فعال و پرکاری به چشم می آید که در طول نیم دهه، سه مجموعه داستان به عرصه ادبیات داستانی عرضه داشته است.

پیرامون این موضوع مخاطب را به چالش با اثر خود فرا می‌خواند. این روند - چالش با هویت دوگانه - در چند داستان دیگر مجموعه نیز تکرار می‌شود و یکی از دل‌مشغولی‌های عمده نویسنده به حساب می‌آید.

موقعیت و مکان داستان‌های فریده خردمند اکثراً ثابت هستند و همچنین آدم‌هایی که به‌عنوان ساکنان و صاحبان آن اماکن معرفی می‌شوند آداب و معاشرت و خوی و خصلت‌های ثابتی دارند که تنها با ورود یک غریبه به این جمع به عدم تعادل موجود می‌رسند و داستان شروع می‌شود. در ادامه داستان توضیح داده می‌شود که این اشخاص غریبه در روزگاری نه چندان دور افراد غریبه‌ای محسوب نمی‌شدند و به‌نوعی از افراد خانواده (میزبان) محسوب می‌شدند آنان به اقتضای شغل و یا شرایط ویژه خاص برای مدتی از موطن اولیه و اصلی خود دور افتاده و مجبور به اقامت در اماکن دور دست در آن سوی مرزها شده‌اند و اینک در مراجعه دوباره به موطن اولیه و اصلی خود دچار نوعی بیگانگی با محیط شده و احساس غریبی می‌کنند.

مضمون فوق در داستان‌های کوتاه دیگر مجموعه همچون «اُرن» - «View - چشم‌انداز» - «درس انگلیسی» - «مهمان‌نواز» و تا حدودی در داستان «حرفه من» تکرار شده و از زوایای گوناگون پرداخته شده است.

این مضمون مشترک در داستان‌هایی که در ابتدای کتاب آمده‌اند به ترتیب آمده است و یک نوع حس واحد را در مخاطب ایجاد می‌کند.

هر چند داستان‌های کوتاه، مستقل از هم هستند و تاریخ نگارش آنها که در پایان داستان آمده است، فاصله زمانی در نگارش آنها را گوشزد می‌کند، اما این موضوع یک نکته را ثابت می‌کند که آن هم همانا دل‌بستگی نویسنده به این نوع حس واحد است که می‌خواهد در داستان‌های با فضا و

گزافی هم برای این امر پرداخت می‌کند ولی وقتی به ایران برمی‌گردد، به سازه‌های ایرانی روی می‌آورد که در ظاهر از آنها گریزان است. نویسنده توضیح می‌دهد که سیلوی نوازنده چیره دست سازه‌های ایرانی مانند سنتور، سه‌تار و ضرب و تار است و آنها را خوب می‌نوازد. سیلوی استعداد خود را در وطن هنر نمی‌بیند و سعی می‌کند، هر چند در مقام تقلید، اعمالی را انجام دهد که در آن سوی مرزها متداول است و از این روی تضادها در زندگی او شروع می‌شود.

در داستان دیگر (View - چشم‌انداز) خاله ثوری بعد از بیست‌وپنج سال از لس‌آنجلس می‌آید. مکان وقوع داستان همان مکان قبلی (خانواده‌ای که میزبان سیلویا بوده) است. اعضای خانواده سعی می‌کنند به مهمان خوش بگذرد. و از این رو تمام سعی و تلاش خود را به کار می‌گیرند تا در مقام میزبان اسباب راحتی و آرامش مهمان را فراهم کنند. خاله ثوری مدام از داشته‌ها و اعمالی حرف می‌زند که در محل اقامتش (لس‌آنجلس) روی داده است.

این رفتار او رفته رفته برای اعضای خانواده ناخوشایند جلوه می‌کند. و از منظر مخاطب نیز حالتی شبیه به نفرت نسبت به شخصیت تازه وارد (خاله ثوری) ایجاد می‌شود. تکرار اعمال و گفتار خاله ثوری در ادامه داستان واقعیتی را به اثبات می‌رساند که همانا تصنعی بودن رفتار و اعمال و گفتار وی را شامل می‌شود و رفته رفته سادگی و بی‌پیرایه بودن خاله ثوری را نیز نمایان می‌کند. این عریان‌سازی از جانب نویسنده در انتهای داستان واقعیت تلخ‌تری را هم آشکار می‌سازد و آن همانا بحران هویت یا گم‌گشتگی هویت است که این بار گریبان زن ساده را گرفته که با رفتار و اعمال و گفتار درنهایت تصنعی خود، حس ترحم مخاطب نسبت به خود را برمی‌انگیزد. مخاطب در طول این داستان بین دو راهی می‌ماند؛ نمی‌داند نسبت به این زن فرنگی مآب احساس ترحم

چمدان‌های بسته

نگاهی به مجموعه داستان «سیلویا، سیلویا» نوشته فریده خردمند

کند و یا از وی تفر داشته باشد.

در داستان «درس انگلیسی» خانم فرامرزی که پیش دخترش در خارج از کشور رفته، سعی می‌کند زبان انگلیسی را یاد بگیرد، او برای این کار کسی را سراغ ندارد جز دخترش فرشته که او هم مدعی است سرش شلوغ است و درس و مشق دارد و امتحاناتش در پیش است. از سویی فرشته برای امرار معاش به هزینه نیاز دارد. این مورد برای خانم فرامرزی

شخصیت‌های متفاوت عیناً تکرار شود.

در این گروه از داستان‌های خردمند شخصیت‌های داستانی دچار نوعی بحران هویت یا گم‌گشتگی هویت هستند. آنان همواره از چیزی فرار می‌کنند که به آن تعلق دارند و خود را به نوعی عرضه می‌کنند که از آن تهی هستند. در داستان کوتاه «سیلویا، سیلویا» سیلوی به مدت سه ماه در اسپانیا اقامت می‌کند تا رقص فلامینگو را یاد بگیرد و هزینه

فرصتی را فراهم می‌کند که نقشه خود مبنی بر یادگیری زبان انگلیسی نزد دخترش (فرشته) را پیش کشد. او عنوان می‌کند هنگام خرید در فروشگاه زنی ایرانی به نام بتول را دیده که از وی خواسته در مقابل دریافت مبلغی زبان انگلیسی را به او بیاموزد که او هم گفته دخترش (فرشته) می‌تواند این کار را برای او انجام دهد. فرشته با این اقدام مادرش مخالف است ولی از سوی دیگر در جهت تأمین هزینه تحصیل و معاش به این مبلغ پیشنهادی از جانب آن شخص فعلاً غایب (بتول خانم) نیاز دارد؛ پس با اکراه قبول می‌نماید و در روز موعود وقتی در را باز می‌کند، مادرش (خانم فرامرزی) را در آستانه در می‌بیند که می‌گوید من بتول هستم.

این داستان از نظر مضمونی در ادامه داستان‌های قبلی موضوع مهاجرت را مورد کنکاش قرار می‌دهد؛ ولی شیوه نوشتاری و تکنیک نویسنده در این داستان نسبت به داستان‌های قبلی ضعیف‌تر و پیش‌پا افتاده‌تر جلوه می‌کند. برای بسط نهایی داستان از عنصر غافلگیری استفاده شده است که این عنصر امروزه در داستان‌نویسی دیگر آن کارایی لازم را ندارد. این داستان و در ادامه داستان‌های «شب برفی»، «گورکن»... با این شیوه نوشته شده‌اند که از آثار کم‌جان مجموعه به حساب می‌آیند؛ چرا که با تک جمله پایانی که نویسنده در انتهای داستان می‌آورد جلوی هرگونه تاءویل و برداشت‌های آزادانه از سوی مخاطب را می‌گیرد و به نوعی مخاطب در پایان با داستانی با طرح بسته مواجه می‌شود که نویسنده حرف اول و آخر خود را در قالب یک جمله در پایان داستان آورده است: «پنج دقیقه به ساعت پنج مانده بود که فرشته صدای باز و بسته شدن در را شنید. به خیال آن که بتول خانم زودتر از موعد آمده به سالن رفت. کسی آن‌جا نبود! چند بار مادرش را صدا زد ولی جوابی نشنید. زنگ در به صدا درآمد. فرشته به طرف در رفت و آن را باز کرد.

- سلام فرشته خانم من بتولم!

فرشته انگشت‌های کشیده و باریکش را روی دهانش گذاشت.

نمی‌توانست آن چه را می‌بیند، باور کند. رنگش قرمز شده بود و تپش قلبش بالا رفته بود. مدتی گذشت تا توانست به او بگوید: بفرمایید... بفرمایید... خوش آمدید! خانم فرامرزی وارد خانه شد، سرش را بالا گرفت و به طرف اتاق او رفت.» (ص ۳۶)

استفاده از این شیوه منسوخ در داستان کوتاه «شب برفی»

موقعیت و مکان داستان‌های فریده خردمند اکثراً ثابت هستند و همچنین ادم‌هایی که به عنوان ساکنان و صاحبان آن اماکن معرفی می‌شوند آداب و معاشرت و خوی و خصیلت‌های ثابتی دارند که تنها با ورود یک غریبه به این جمع به عدم تعادل موجود می‌رسند و داستان شروع می‌شود.

به مراتب پررنگ‌تر و غلیظتر است و آن را تا حد یک طرح خام پیش می‌برد. راوی به مهمانی دوست شاعر خود می‌رود. در خانه دوست شاعر به زندگی فقیرانه او پی می‌برد. میزبان (شاعر) برای مهمان (راوی) از اشعار تازه سروده خود می‌خواند و هم‌زمان در بیرون خانه برف می‌بارد. فضای توصیف شده از جانب نویسنده به القای فضای شاعرانه در یک موقعیت خاص کمک می‌کند. راوی در این بین در خانه شاعر خرگوش کوچک و سفیدی می‌بیند که به این سو و آن سو جست و خیز می‌کند و همواره در خانه و حیاط به دنبال شاعر در حرکت است. زیبایی خرگوش سفید کوچک توجه راوی را به خود جلب می‌کند. در انتهای داستان که شاعر

(میزبان) نهار را آماده می‌کند و بوی کباب در فضای خانه می‌پیچد، راوی در کنار سفره می‌نشیند و در بین خوردن غذا از میزبان (شاعر) سراغ خرگوش سفید و کوچک را می‌گیرد. جواب شاعر (میزبان) ضربه نهایی داستان است که بر سر مخاطب فرود می‌آید:

«در چارچوب درکه ایستادم به یاد خرگوش افتادم. گفتم، دلم می‌خواهد بدانم او را از کجا آورده است. گفتم، حتماً اسمی برایش انتخاب کرده‌ای، سرش را تکان داد.

زیر تخت را نگاه کردم آنجا نبود. بعد یادم آمد که بار آخر با او بیرون رفته بود. در این سرما کجا رفته است؟ هیچ نگفت. فقط نگاهم می‌کرد.

هنوز ته مانده غذا توی بشقاب‌ها روی میز بود. در سکوت به یکدیگر خیره شده بودیم.

از اتاق بیرون آمدیم و از حیاط کوچک و تاریک و پربرف گذشتیم.

در کوچه ایستادم.

گفتم، شاید فرار کرده است.

گفت، نه.

در تاریکی چشم‌هایش را نمی‌دیدم، ولی صدایش را می‌شنیدم.

- من او را کشته‌ام شامی که خوردیم...

دیگر چیزی نشنیدم. فقط کنار دیوار هر چه را که خورده بودم، بالا آوردم.

همان وقت چیزی از جیب بارانی‌ام توی جوی آب افتاد، سبک شدم.» (ص ۷۳ و ۷۴)

البته راوی در چند پاراگراف قبلی اشاره می‌کند که میزبان

(شاعر) یک نسخه از مجموعه شعر خود را به راوی (مهمان) تقدیم و هدیه می‌کند که در سطر پایانی داستان راوی اشاره می‌کند که بعد از فهمیدن ماجرا (کشتن خرگوش برای درست کردن نهار) آن چیز از جیب بارانی راوی توی جوی آب می‌افتد و او سبک می‌شود.

در این داستان غیر از عنصر غافلگیری و ضربه نهایی در پایان داستان عنصر دیگری که به داستان ضربه می‌زند حضور و دخالت نویسنده در فرجام شخصیت‌های داستانی در لایه‌های روین است؛ نویسنده در پایان داستان خود وارد حریم

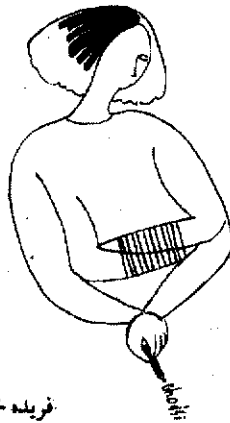
داستان می‌شود و اعمال شخصیت داستانی (شاعر) را محکوم و سرزنش می‌کند و در مورد او حکم صادر می‌نماید. او از خود (راوی) به‌عنوان آدمی رئوف و دلسوز یاد می‌کند و از طرف مقابل (میزبان شاعر) آدمی بی‌روح و احساس. در حالی که شخصیت مقابل با توجه به روحیه شاعرانه‌ای که دارد باید چنین آدمی با چنین خصوصیتی می‌بود.

از ویژگی‌های دیگر مجموعه حاضر پراکندگی حس‌های نویسنده است. راوی گاه خانه‌دار و وظیفه‌شناس است، مانند داستان «مهمان نواز»؛ گاه دنیای آدم‌های مسن حس غالب داستان است، مانند داستان «بازنشسته‌ها» و گاه دنیای مردان منزوی و گوشه‌گیر بر فضای داستان غلبه می‌کند مانند داستان «چرا این جا هستیم؟».

زمانی روحیات و درونیات مردان خونسرد و بی‌تفاوت نسبت به خانواده و همسر به چالش کشیده می‌شود، همچون داستان «دو مسافر». ذهنیات بچه‌گانه نیز در داستان «غذا» غالب است.

در داستان کوتاه «خانه» بستری فراهم می‌شود تا دنیای زنان مسن و بیوه بازتاب یابد. در این داستان یک نوع حس نوستالژیک بر کلیت فضای داستان حاکم است. خانم خرمی، پیرزن هفتادساله‌ای در آستانه فروش خانه قدیمی خود است که دختر و پسرش آن را فروخته‌اند. او در هنگام بستن اثاث‌خانه، خاطرات و گذشته‌های خود را از خانه قدیمی خود به یاد می‌آورد و در کنار او خدمتکار خانه - خاتون جان - نیز در یادآوری خاطرات گذشته او را یاری می‌کند. بازتاب ذهنیات این دو بیوه زن پیر در داستان به زیبایی انعکاس یافته. در این داستان راوی نظاره‌گر است و شیوه روایتی داستان بیشتر شبیه گزارش یک واقعه است، البته با گزینش یک موقعیت خاص داستانی.

سیلویا ، سیلویا



فریده خردمند

در ادامه این داستان دو داستان «زندگی» و «در شهر» گرایش بیشتری به شیوه نمایشی دارند و می‌شود گفت نویسنده به کل از صحنه داستان حذف شده است. در داستان زندگی مخاطب از طریق بعد شنوایی داستان را دنبال می‌کند. همواره در طول داستان صدهای شنیده می‌شود و طرح و خط داستانی از کنارهم قرار دادن این صداها شکل می‌گیرد:

«آشپزخانه

صدای استکان، صدای ریختن چای در استکان، صدای کار، صدا تکه شدن نان، صدای جویدن، صدای صندلی، صدای شکسته شدن ظرف‌ها.

ظهر

صدای باز شدن در، صدای

بسته شدن در، صدای دو سلام، صدای صندلی، صدای بشقاب، صدای قاشق، صدای چنگال، صدای ریخته شدن آب در دو لیوان، صدای شسته شدن ظرف‌ها.

عصر

صدای روزنامه، صدای تلویزیون، صدای هیاهوی کودکان در کوچه، صدای توپ بازی.» (ص ۱۲۲)

شیوه نوشتاری فوق را می‌توان از بین انواع شیوه‌های به کار گرفته شده از طرف نویسنده، شیوه‌ای بکر و تازه نامید چرا که با بهره‌گیری از عنصری ساده و قابل هضم برای انواع مخاطب از طیف‌های مختلف (عصر صدا)، نویسنده توانسته مفهوم مورد نظر خو - یک نواختی زندگی و تکرارهای مداوم آن را - در قالب داستانی کوتاه بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و تحمیل اندیشه خود، با مخاطب در میان گذارد. آخرین روایت نویسنده در مجموعه داستان سیلویا، سیلویا نمایش تک پرده‌ای است با عنوان «آلما» که سه شخصیت آلما، پدر و پرستار در آن حضور دارند و در آن تأملات روحی آلما - دختری سی و پنج ساله - از زبان وی روایت می‌شود. او تا به این سن، پدر را همراهی کرده (پدر قادر به حرف زدن نیست) اینک با آوردن پرستار و سپردن پدر به او، آلما به دنبال سرنوشت خود عازم است.

در مجموع داستان‌های کوتاه گردآوری شده در کتاب «سیلویا، سیلویا» که شامل بیست و پنج روایت ساده از زندگی امروزی هستند با زبانی ساده و به دور از هرگونه پیچیدگی‌هایی که امروزه در داستان‌نویسی معاصر رفته‌رفته به امری متداول تبدیل می‌شود به مخاطب عرضه شده است و در مورد نقطه اشتراک داستان‌های مجموعه حاضر می‌توان به سادگی زبان و روایت آنها اشاره کرد که برای مخاطبینی در طیف‌های مختلف قابل هضم و درک است.